

نیاز بشریت به پیامبران و رسالت آسمانی



تهیه شده توسط برهان

از کتاب پیامبران و رسالت الهی

نویسنده: دکتر عمر سلیمان الأشقر

مترجم: گروه فرهنگی انتشارات حرمین (با اندکی تصرف)

t.me/borhan_fa

- ۳ مقدمه
- ۶ سخنی ارزنده از ابن‌قیم
- ۷ ابن تیمیه نیاز به پیامبران و رسالتشان را بیان می‌کند
- ۱۱ مقایسه‌ای میان نیاز بدن به علوم پزشکی و نیاز روح به علوم پیامبران
- ۱۳ آیا عقل می‌تواند بی‌نیاز از وحی باشد؟

مقدمه

اگر در زمان‌های قدیم، مردم با پیامبران جدال می‌کردند، دانش آن‌ها را مردود قلمداد کرده و از ایشان روی گردان می‌شدند. بشر امروز در قرن بیستم که به اوج پیشرفت مادی نایل آمده، در اعماق اقیانوس‌ها غواصی می‌کند، در فضا به گشت‌وگذار می‌پردازد، اتم را شکافته، و بسیاری از انرژی‌های پنهان هستی را کشف و ضبط نموده، با شدت بیشتری با پیامبران وارد بحث و جدال می‌شوند و علوم و معارفشان را مردود می‌شمارند، و بیش از گذشته از آن‌ها روی گردانی می‌کنند. حال بشر امروز نسبت به پیامبران و تعالیم ایشان، همچون حال گورخران فراری است، وقتی که شیر درنده‌ای را می‌بینند؛ با آن چنان شدت راه فرار در پیش می‌گیرند که به هیچ چیز توجه نمی‌کنند:

﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾ كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ ﴿٥٠﴾ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾﴾ [المدثر: ۴۹-۵۱]. (پس آنان را چه شده که از پند - قرآن - روی گردانند؟ گویا درازگوشان رمیده‌ای هستند که از - جنگال - شیری گریخته‌اند.)

بشر امروز بیش از گذشته، در برابر پیامبران و آموزه‌های ایشان امتناع می‌ورزد؛ زیرا فریب دانش خود را خورده و پیرو مردانی شده که در عصرهای گذشته و قبل از ایشان می‌زیسته‌اند.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبْتَلُوهَا فَمَا يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَأَسْتَعْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ عَنِّي حَمِيدٌ ﴿٦﴾﴾ [التغابن: ۶]. (این - بدبختی و عذاب آخرت - بدان خاطر است که پیغمبرانشان با دلایل روشن و مطمئن به نزدشان می‌آمدند اما آن‌ها می‌گفتند: آیا یک انسان، ما را هدایت کند؟ - مگر می‌شود انسان‌هایی همچون خودمان پیغمبران الله متعال شوند؟ بدین وسیله کفر ورزیدند و روی گردان شدند. و الله

متعال هم بی‌نیاز - از ایمان و اطاعت ایشان - است و - همیشه هم - بی‌نیاز است و سزاوار ستایش و سپاس.

امروز شیاطین انس و جن، در عقل و اندیشه‌ی بشر دمیده و آن‌ها را به سرکشی در برابر الله متعال و شریعت او وامی‌دارند و از آموزه‌های پیامبران به بهانه‌هایی همچون: دین مانعی برای عقل، عامل توقف کاروان زندگی و سد راه پیشرفت و ترقی تمدن‌هاست، روی‌گردانده.

امروز کشورهایی در جهان وجود دارند که مبنای قوانین و مقررات در آن‌ها، بر مخالفت با تعالیم آسمانی و آموزه‌های پیامبران بنا شده است. حتی در برخی از آن کشورها، زیر بنای قوانین بر الحاد و دین‌ستیزی است که امروز به «سکولاریزم»^۱ معروف است. بسیاری از حکومت‌هایی هم که بر مسلمین حکمرانی می‌کنند، بر این رویه راه می‌پیمایند و مردم عوام تنها به این قید، که در یکی از مواد قانونی گفته شده باشد: «دین حکومت اسلام است» راضی هستند. اما در واقع این ماده هم، با مواد قبل و بعد خود و قوانینی که در جامعه اجرا می‌شود، منهدم می‌گردد.

آیا صحیح است که بشر امروز به جایی رسیده که از پیامبران الهی و آموزه‌هایشان بی‌نیاز باشد؟ آیا درست است که بشر امروز می‌تواند دور از راه و روش فرستادگان الله متعال، راه درست زندگی را بیابد؟!

برای پاسخ به این سؤال کافی است به اوضاع کشورهای به اصطلاح پیشرفته و متمدنی همچون: آمریکا، بریتانیا، فرانسه، روسیه و چین، نگاهی گذرا بیندازیم تا ببینیم چه بدبختی‌هایی بر آن جوامع سایه افکنده. ما منکر پیشرفت سطح بالای مادی و صنعتی این کشورها نیستیم، اما از جنبه‌ی معنوی که پیامبران الهی و آموزه‌هایشان جهت اصلاح و تصحیح آن آمده‌اند، بسیار سقوط کرده و به انحطاط کشیده

شده‌اند. کسی نمی‌تواند انکار کند که بحران‌های روحی، بیماری‌ها و عقده‌های روانی - امروز - نشانهٔ بارز جهان متمدن است.

انسان در جهان متمدن امروز انسانیت را از دست داده و خود را ساخته است. به همین دلیل است که در این کشورها، جوانان متمدن و سرکش‌اند و علیه همهٔ ارزش‌ها، اخلاقیات، موقعیت‌ها، قوانین و مقررات، گردن‌کشی می‌کنند؛ حتی از زندگی خود بیزارند و آن را قبول ندارند. در شرق و غرب، در پی ندایی‌اند که فلسفه یا راهی را بیابند که گمان می‌کنند آسایش و آرامش در آن یافت می‌شود.

جهان غرب آن‌چنان به تباهی کشیده شده که جرم و جنایت استخوان‌هایش را خرد و فاسد کرده است. انحراف و بی‌بندوباری در آنجا حاکم است. فحشا و فساد، پایه‌های دولت‌ها را به لرزه درآورده. آنچه پنهان است، فراتر از آشکارش است و آنان که امروز به جهان پیشرفته و متمدن معروف شده‌اند، با دست خود خانه‌های خود را تخریب کرده و تمدنشان، آنان را نابود می‌کند. آن تمدن، سمومی را ترشح می‌کند که در مردمش سرایت کرده و آنان را به قتل رسانده و جوامع را از هم می‌پاشاند. کسانی که امروزه آنان را جهان متمدن و پیشرفته می‌دانیم، به پرندۀ تنومندی می‌مانند که می‌خواهد با یک بال در کرانه‌های آسمان، اوج گیرد.

ما برای اصلاح قلب‌هایمان، برانگیختن درونمان و هدایت عقل‌هایمان، نیازمند پیامبران و آموزه‌های حیات‌بخششان هستیم.

ما برای شناخت هدف زندگی، ارتباط با زندگی و آفرینندۀ آن، به پیامبران و آموزه‌های آنان، نیازمندیم.

ما نیازمند ایشان هستیم تا سرگردان و تباه نشویم و در منجلاب گرفتار نگردیم.

سخنی ارزنده از ابن قیم

ابن قیم رحمته الله در رابطه با نیاز مردم به پیامبران و آموزه‌های ایشان، می‌فرماید: «از اینجا فهمیده می‌شود که بندگان بیش از هر ضرورتی، نیازمند شناخت پیامبران و تعالیم و برنامه و شریعتی هستند که با خود آورده‌اند. باید اخبارشان را تصدیق و فرمان‌هایشان را اطاعت کنند؛ چراکه در دنیا و آخرت، هیچ راهی به سوی نیک‌بختی و رستگاری نیست جز به دست پیامبران. و هیچ راهی برای تشخیص و شناخت دقیق پاک و ناپاک یافت نمی‌شود، مگر از سوی آنان؛ تنها به وسیله آن‌ها، رضای الله متعال به دست می‌آید؛ از این رو اخلاق نیکو و کردار و گفتار پاک و درست، تنها راه و روش و شریعت آن‌هاست؛ پس ایشان معیار برتری هستند و گفتار و اخلاق با آن‌ها سنجیده و با پیروی از آنان، گمراهان از هدایت‌یافتگان جدا می‌شوند؛ نیاز بشر به آن‌ها، از نیاز بدن به روح، نیاز چشم به نور، و نیاز روح به زندگی، بیشتر است؛ خلاصه هر ضرورت و نیازی فرض شده باشد، نیاز بشر به پیامبران بسیار از آن بیشتر است.

شخصی را تصور کن که تو را راهنمایی می‌کند، اگر برای یک چشم به هم زدن، تو را راهنمایی نکند، قلبت فاسد می‌گردد؛ مانند یک ماهی که از آب فاصله گرفته و در ظرفی گذاشته شده باشد. حال بنده‌ای که قلبش از پیامبر و آموزه‌هایش، فاصله گرفته باشد، نیز چنین و شاید نیازمندتر از این است؛ اما تنها قلبی این را درک می‌کند، که زنده باشد، زیرا مرده احساس درد نمی‌کند.

حال اگر سعادت دنیا و آخرت انسان، به هدایت و برنامه پیامبران صلوات الله علیهم وابسته است، بر هرکسی که دلسوز و خیرخواه خویش است و می‌خواهد نجات یابد، واجب است که آن قدر از هدایت و راه و روش و سیره و احوال ایشان یاد بگیرد که از جاهلان جدا گردد و در شمار پیروان و حزب ایشان قرار گیرد. فضل و بزرگی هم در دست الله متعال

است و به هرکس بخواهد می‌بخشد و الله متعال دارای فضل بزرگی است.»^۲

ابن تیمیه نیاز به پیامبران و رسالتشان را بیان می‌کند

از جمله کسانی که این موضوع را مورد بررسی و تبیین قرار داده، شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله علیه است که می‌فرماید: «رسالت آسمانی برای بندگان ضروری و نیازشان به آن بیشتر از نیاز به هر چیز دیگری است. رسالت الهی روح، نور و حیات جهان است؛ اگر جهان فاقد نور، حیات و روشنی باشد، جز فساد چه چیزی در آن هست و کدام خیر و صلاحی در آن باقی می‌ماند؟! دنیا تاریک و ملعون است، مگر جایی که خورشید رسالت در آن تابیده باشد. انسان هم مادامی که خورشید رسالت در قلبش تابش نکند و به روح و حیات آن نایل نگردد، در تاریکی به سر برده و مرده محسوب می‌شود؛ همان گونه که الله متعال می‌فرماید: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۲]. (آیا - دل - مرده‌ای که زنده‌اش کردیم و نوری فراویش قرار دادیم که در پرتوی آن نور در میان مردم راه برود، مانند کسی است که در تاریکی‌ها به سر می‌برد و نمی‌تواند از آن بیرون آید؟ این‌گونه کردار کافران در نظرشان آراسته شد.)

این توصیف مؤمن است؛ در اصل مرده بود و در تاریکی جهل به سر می‌برد ولی الله متعال با روح رسالت آسمانی و نور ایمان او را زنده کرد

۲- زاد المعاد (۱۵/۱).

و برایش نوری قرار داد که در میان مردم با آن راه برود. ولی کافر همچنان دارای قلب مرده است و در تاریکی‌ها به سر می‌برد».

وی در ادامه می‌گوید: «الله متعال رسالتش را روح نامیده؛ چون اگر روح نباشد، زندگی هم وجود ندارد؛ همان گونه که می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ﴾ [الشوری: ۵۲]. (و همان گونه - که بر پیامبران گذشته وحی کردیم - قرآن حیات‌بخش را نازل نمودیم. پیشتر تو نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست. ولی آن - وحی - را نوری قرار دادیم که با آن، هریک از بندگانش را که بخواهیم، هدایت می‌کنیم).

در اینجا الله متعال دو اصل را یادآور می‌شود: روح و نور؛ روح زندگی و نور روشنایی است».

همچنین می‌گوید: «الله متعال وحی را که زندگانی و روشنایی قلب‌هاست، به آب باران تشبیه می‌کند که از آسمان فرود می‌آید و زمین را زنده می‌کند. همچنین به آتشی تشبیه می‌کند که نور از آن حاصل می‌گردد. همان گونه که در این آیه می‌فرماید: ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُۥ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهَا ۗ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ ۗ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً ۗ وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ ۗ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿٧﴾﴾ [الرعد: ۱۷]. (-) الله متعال - از آسمان آب باران نازل کرد و بدین ترتیب در هر دره‌ای به اندازه گنجایش و ظرفیتش سیلاب جاری شد و آنگاه بر روی سیلاب کف‌های زیادی نمایان گشت. چنان که از فلزاتی که برای به دست آوردن زیور آلات و وسایل زندگی ذوب می‌کنند، کفی همچون کف سیلاب پدید می‌آید؛ بدین سان، الله

حق و باطل را مثال می‌زند. ولی کف‌ها از میان می‌روند و آنچه به مردم سود می‌رساند، در زمین می‌ماند. الله این‌گونه مثال می‌زند).

شیخ‌الاسلام بعد از بیان این آیه می‌فرماید: «الله متعال علم را به آب نازل شده از آسمان تشبیه نمود؛ چون قلب با علم شرعی زنده است؛ همان‌گونه که زنده بودن بدن وابسته به آب است. همچنین قلب‌ها را به رودخانه‌ها تشبیه فرمود؛ چون قلب جایگاه علم و دانش است، همچنان که رودخانه‌ها محل آب است؛ برخی قلب‌ها گنجایش علم فراوانی دارد، همان‌گونه که برخی دره‌ها و رودخانه‌ها، آب زیادی را در خود جای می‌دهند. برخی دیگر از قلب‌ها، جای کمی برای علم دارند، همان‌طور که برخی از رودها، جای کمی برای آب دارند.

الله متعال بیان می‌دارد که به‌خاطر در هم رفتن و مخلوط شدن آب‌ها، مقداری کف روی سیلاب می‌آید، ولی آب، آن کف‌ها را دور انداخته و از خود جدا می‌کند و همه پنهان می‌شوند و آنچه برای مردم مفید است، در زمین قرار می‌گیرد. قلب‌ها هم به همان صورت، با شهوات و شُبُهات آمیخته می‌شوند، سپس مخفی شده و می‌روند و ایمان و قرآنی که برای مردم و صاحب قلب، سودمند است در آن مستقر شده و جای می‌گیرد. الله متعال فرمود: ﴿وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ ۗ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ ۗ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً ۗ وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ ۗ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿۱۷﴾ [الرعد: ۱۷]. (چنان که از فلزاتی که برای به دست آوردن زیورآلات و وسایل زندگی ذوب می‌کنند، کفی همچون کف سیلاب پدید می‌آید؛ بدین سان الله، حق و باطل را مثال می‌زند).

سپس شیخ‌الاسلام رحمته الله بیان کرد که این دو مثال هر دو نظیر دارند، آن هم دو مثالی که در سوره بقره، الله متعال می‌فرماید: ﴿مَثَلُهُمْ

كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ
 وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٧﴾ صُمْ بُكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿١٨﴾
 أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصْبِعَهُمْ فِي
 آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾ [البقرة:
 ١٧-١٩]. (مثال این گمراهان، همانند کسی است که آتشی بر می افروزد؛
 همین که آتش اطرافش را روشن می کند، الله نورشان را از میان می برد
 و آنان را در انبوهی از تاریکی ها رها می نماید؛ به گونه ای که یارای دیدن
 هیچ چیزی را ندارند. - در حقیقت انسان های - گر، گنگ و کوری -
 هستند که به راه حق - بازمی گردند. یا همانند کسانی هستند که
 گرفتار بارانی توفنده و آکنده از تاریکی و رعد و برق شده اند و از ترس
 مرگ، انگشتانشان را در گوش هایشان قرار می دهند تا از صدای صاعقه،
 در امان بمانند. و الله، بر کافران احاطه کامل و مطلق دارد).

بعد از اینکه شیخ الاسلام رحمته الله علیه مؤمن را توصیف کرد، می گوید: «اما
 کافران در تاریکی های کفر و شرک به سر می برند و زنده نیستند اگرچه
 دارای حیات حیوانی باشند ولی حیات روحانی و عالی ندارند که سبب
 آن ایمان است و به وسیله آن، بنده به سعادت و رستگاری دنیا و آخرت
 نائل می گردد؛ زیرا الله متعال پیامبرانش را بین خود و بندگان واسطه
 قرار داده تا از طریق آنها سود و زیان را به آنها معرفی کند و آنچه
 برای زندگی این دنیا و معادشان مصلحت است، تکمیل گرداند. همگی
 آنان مبعوث شده اند تا مردم را به سوی الله متعال دعوت کنند و راه
 رسیدن به او را به آنها نشان دهند و عاقبت و فرجامشان را بعد از
 رسیدن به الله متعال، تبیین کنند».

سپس شیخ الاسلام اصولی را بیان می نماید، که بدانها اشاره

می کنیم:

اصل نخست: اثبات صفات، توحید، قَدْر و بیان نعمت‌های الله متعال در مورد اولیای الله متعال و دشمنانش، یعنی همان قصه‌هایی که الله متعال برای بندگان خود ذکر فرموده و ضرب‌المثل‌هایی که زده است، را در بر می‌گیرد.

اصل دوم: دربرگیرنده جزئیات قوانین، امر، نهی، مباح و بیان آنچه الله متعال می‌پسندد و نمی‌پسندد.

اصل سوم: شامل ایمان به آخرت، بهشت، دوزخ، پاداش و مجازات.

سپس بیان می‌دارد که «مدار و محور آفرینش، خوشبختی و رستگاری به این اصول وابسته است و جز از طریق پیامبران راهی برای شناخت این اصول وجود ندارد؛ زیرا عقل به‌تنهایی قادر به هدایت به‌سوی جزئیات این اصول و شناخت حقیقتشان نیست، اگرچه در مجموع بتواند نیاز و ضرورت آن‌ها را هم درک کند؛ مانند مریضی که می‌داند نیازمند پزشک و مداواست ولی جزئیات بیماری و نوع داروی موردنیازش را نمی‌داند»^۳.

مقایسه‌ای میان نیاز بدن به علوم پزشکی و

نیاز روح به علوم پیامبران

ابن‌القیم رحمته الله علیه در کتاب نفیس خود، «مفتاح دارالسعادة»، مقایسه‌ای انجام داده است و در آن بحث، بیان فرموده که نیاز مردم به شریعت الهی، بیش از نیازشان به علوم پزشکی است، با وجود اینکه مردم برای تندرستی بدن، به‌شدت محتاج علوم پزشکی هستند.

وی می‌گوید: مردم بیش از هرچیز، نیاز مبرم به رسالت آسمانی

۳- ابن تیمیه، مجموع الفتاوی (۹۳/۹-۹۶).

دارند و این نیاز اصلاً با نیاز به علم پزشکی قابل‌مقایسه نیست؛ مگر نمی‌بینی بسیاری از مردم بدون پزشک به زندگیشان ادامه می‌دهند و تنها در شهرهای بزرگ پزشک یافت می‌شود؛ اما بادیه‌نشینان و چادرنشینان و عامهٔ بنی‌آدم، محتاج پزشک نمی‌شوند و بدنی سالم‌تر و طبیعتی قوی‌تر از کسانی که وابسته به پزشک هستند، دارند. چه بسا عمرشان هم مثل هم باشد. الله متعال بر حسب سرشت، آدمی را طوری آفریده که آنچه مفید است را بخورد و از خوردنی‌های مضر دوری کند و به هر قومی در به دست آوردن دارو، عرف و عادت داده، تا جایی که بسیاری از اصول و قوانین پزشکی، برگرفته از تجربه، عرف و عادت مردم است.

اما شریعت بر مبنای وحی محض و معرفی مواقع خشنودی یا ناخشنودی الله متعال، از کارهای اختیاری بندگانش، قرار دارد. نیاز به تنفس چه رسد به غذا و آب است؛ چون نهایت چیزی که از عدم تنفس، آب و غذا پدید می‌آید، مرگ بدن و بی‌روح شدن آن است ولی از نبود شریعت، فساد روح و قلب پدید می‌آید و این هلاکت ابدی است؛ فاصلهٔ زیادی بین این هلاکت و هلاکت بدن، بر اثر مرگ، است؛ بنابراین، هرگز مردم به چیزی نیازمندتر از شرع پیامبر ﷺ، پرداختن به آن، دعوت به سوی آن، استقامت بر ادامهٔ آن، جهاد و مبارزه با کسانی که از آن بیرون رفته‌اند تا وقتی که بدان بازگردند، نبوده‌اند و هرگز جهان بدون آن اصلاح نخواهد شد و هیچ راهی برای رسیدن به بزرگ‌ترین موفقیت و کامیابی وجود ندارد، جز با عبور از این پل»^۴.

۴- مفتاح دار السعادة (۲/۲).

آیا عقل می‌تواند بی‌نیاز از وحی باشد؟

مردم گمان می‌کنند امکان دارد با عقلی که موهبت الهی است از پیامبران و رسالت آسمانی بی‌نیاز باشند، برای همین است که می‌بینیم قوانینی وضع می‌کنند، حلال و حرام تعیین می‌کنند، برنامه‌ریزی کرده و کارهایشان را توجیه می‌کنند؛ در تمام این امور استنادشان تنها به عقل است که خوب و بد و پسندیده و ناپسند را تعیین می‌کند؛ در گذشته نیز کسانی بودند که اینگونه حرف‌ها می‌زدند؛ از آن جمله، «برهمانیان» هستند. آنان فرقه‌ای از مجوس بودند که ادعا می‌کردند فرستادن پیامبران کار بیهوده‌ای است و شایسته‌ی الله متعال حکیم نیست؛ چون عقل از پیامبران بی‌نیاز است؛ زیرا اگر شریعتی که پیامبران آورده‌اند، موافق با حکم عقل و خوب باشد، عقل خود آن را انجام می‌دهد، اما اگر مخالف با عقل و بد باشد، در صورتی که بدان نیاز داشته باشد، انجام می‌دهد، در غیر این صورت آن را ترک می‌کند.»^۵

در عرصه‌ی استدلال و احتجاج، جایز نیست مسلمان بی‌درنگ قدرت تشخیص زیبایی و زشتی عقل را انکار کند؛ «چراکه الله متعال بندگان را بر تشخیص زشت و زیبا سرشته و در آفرینش عقل‌هایشان چنین ادراکی را کار گذاشته است؛ همان گونه که آن‌ها را بر تشخیص بین مفید و مضر و سازگار و ناسازگار با خودشان، از انواع مختلف، قرار داده است.

فطرت اولیه - منظور قدرت تشخیص خوب و بد است - از ویژگی‌های منحصر به فرد انسان در میان سایر حیوانات است؛ اما فطرت ثانویه (سرشت بنده در فرق گذاشتن بین مفید و مضر و...) در بین تمامی حیوانات مشترک است.»^۶

۵- لوامع الأنوار البهیة (۲/۲۵۶).

۶- مفتاح دار السعادة (۲/۱۱۶).

اکنون نزاع بر امور ذیل است:

نخست: مسائلی وجود دارد که مصلحت انسان در آن است اما انسان نمی‌تواند آن را با عقل مجزّد، درک کند؛ چون از دایره و محدوده عقل خارج است. «عقل چگونه می‌تواند الله متعال را با نام‌ها و صفاتش بشناسد؟ و نیز جزئیات شرع و دینی را که الله متعال برای بندگان تشریح فرموده، بداند؟! یا چگونگی محبت الله متعال، خشنودی و ناخشنودی او را درک کند؟ چگونه پاداش و سزا و وعده‌هایی را که به دوستان و اولیای خود داده یا تهدیداتی را که برای مخالفین و دشمنان تعیین کرده، مقادیر و کیفیت و درجاتش را بداند؟ از کجا غیبی را بشناسند که الله متعال جز پیامبری که از او خشنود باشد، کسی را از آن آگاه نکرده و دیگر چیزهایی که پیامبران از جانب الله متعال آورده‌اند ابلاغ می‌کنند، عقل راهی برای معرفتشان ندارد؟»^۷

دوم: آنچه عقل قادر به درک خوب یا بد آن است، به‌صورت اجمالی و بدون تفصیل درکش می‌کند و اگر جزئیات را هم بداند - البته به‌صورت ناقص نه به‌طور فراگیر -، تنها برخی از جزئیات را درک می‌کند. «مثلاً عقل خوب بودن عدالت را درک می‌کند، اما اینکه فلان عمل عادلانه است یا نه، از تشخیص آن عاجز است.»^۸

سوم: گاهی عقل در مورد یک کار حیران و سرگشته می‌شود؛ زیرا آن کار هم سود دارد و هم زیان و عقل نمی‌داند زیان آن بیشتر است یا سود آن؛ بنابراین عقل در برابر آن متوقف می‌شود. آنگاه دین و قوانین آن می‌آیند و مردم را به آنچه سود دارد، دستور می‌دهند و از آنچه زیان دارد، باز می‌دارند. همچنین کاری که برای شخصی سود و برای دیگری زیان دارد، عقل قادر به درک آن نیست، بلکه بیان آن به عهده شریعت

۷- مفتاح دار السعادة (۱۱۷/۲).

۸- قبلی، همان صفحه.

است تا کسی را که آن کار برایش سود دارد، به آن دستور دهد و دیگری را که آن کار برای او زیان دارد، از انجام آن کار باز دارد. گاهی یک کار به ظاهر مفید است و در باطن مضر، یا برعکس؛ عقل به ضرر و فایده آن علم نمی‌یابد، بنابراین شریعت مفید و مضر و برتری هر کدام را بیان می‌نماید.^۹

شیخ الاسلام در این رابطه می‌گوید: «آنچه پیامبران با خود آورده‌اند، عقل از شناخت آن عاجز است. چیزی نیاورده‌اند که عقل باطل بودنش را بداند، پس آن‌ها از اخباری سخن می‌گویند که عقل در مقابل آن حیرت‌زده و سرگشته است نه آنچه عقل محال و ناممکن می‌پندارد.»^{۱۰}

چهارم: آنچه عقل بدان دست می‌یابد، اگر صحیح هم باشد، چیزی جز فرضیاتی نیست که گاهی نظرات متناقض و دیدگاه‌های الحادی را با خود به همراه دارد. اگر آن نظرات ماندگار و باقی بودند - در زمان غیبت وحی - تخمین‌های متعدّد وجود می‌داشت که در آن حق با باطل مشتبه بود.

۹- قبلی، همان صفحه.

۱۰- قبلی، همان صفحه.